

در سرزمین «لَنَّا وَجَا»^۱

پرویز رستگار*

چکیده

از آنجایی که یکی از اهداف میثاق امین پرداختن به اقوام ایرانی و در حد امکان اقوام مسلمان غیر ایرانی است، لذا مقاله «در سرزمین گلن اوجا» نگاهی گذرا به آداب و رسوم قوم شریف و ساده و صادق ترکمن دارد، که در بخشی از ایران اسلامی زندگی می‌کنند. نویسنده مقاله، که سال‌هایی از عمر خود را در میان این قوم سپری کرده، به بررسی مسائل یاد شده پرداخته که اگر به منابع مکتوب هم مستند نمی‌شد، اعتبار خاص خودش را داشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. از قهرمانان افسانه‌ای قصه‌های عامیانه ترکمن‌ها و یکی از وابستگان ایل «یموت» که به دختری با نام «سولماز اوچی»، از ایل «گوکلان» دل بست و با دشواری‌های برخاسته از دشمنی‌ها و کشمکش‌های دیرینه دو ایل دست به گریبان شد.

پیش از انقلاب، سریالی تلویزیونی با نام «آتش بدون دود»، رخدادهای زندگی این دو دل‌داده را دست‌مایهٔ اکران فیلمی با جان‌مایه‌ای فولکلوریک و ریشه‌دار در فرهنگ عامه قرار داده بود.

* دکتر پرویز رستگار (۱۳۴۰ -) دانش‌آموخته حوزهٔ علمیه قم و دارای درجهٔ دکتری از دانشگاه تربیت مدرس تهران است. تاکنون از وی علاوه بر چند عنوان کتاب در موضوعات قرآنی و رجالی، مقالاتی نیز در نشریات علمی کشور از جمله دانش‌نامه‌ها چاپ و منتشر شده است. وی هم‌اکنون استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه کاشان است.

سرزمین پهناور، چهار فصل و برخوردار از گوناگونی‌های آب و هوایی و زیست بومی ایران، در بخش شمالی خود که تا چندی پیش، از دو استان و سپس، از سه استان - به ترتیب، از باختر به سوی خاور - گیلان، مازندران و گلستان، در دامنه‌های شمالی زنجیره کوه‌های البرز شکل می‌یافت و می‌یابد، میان بلندی‌های سلسله جبال یاد شده و کناره‌های بزرگ‌ترین دریاچه جهان، خزر فشرده شده و به همین دلیل، این پاره از میهن دیر پای ما، از دیر باز، «جلگه» نامیده می‌شده است.^۱

جلگه‌های این بخش از کشور، به رغم فشرده‌گی ممتد خود - به ویژه، در جای خود نمایی شهر زیبای رامسر - در دو نقطه غربی و شرقی خود، فراخی و گسترده‌گی می‌یابند؛ در بخش عمده‌ای از استان گیلان و نیز در بخش شرقی استان مازندران که اینک، پاره‌ای از استان نوبنیان گلستان است و گاه «جلگه گرگان» و گاه - به خطا^۲ - «دشت گرگان» یا «گرگان و دشت» نامیده می‌شود. جلگه گرگان از دیر باز، زیستگاه یکی از اقوام متنوع و متعدد آسیای میانه، ترکمن‌ها بوده و هم از این رو، بخش‌هایی از آن، «ترکمن صحرا»^۳ یا «صحرای ترکمن»^۴ نامیده می‌شده است. ترکمن‌ها که همواره تیره‌ای از تبار بزرگ، پرشاخه و فراگیر «ترک» به شمار آمده‌اند،^۵ همیشه

۱. جلگه، همان دشت ساحلی و عبارت از سرزمین کمابیش همواری است که از یک سو به کوه و از دیگر سو، با شیبی ملایم، به دریا منتهی می‌شود، مانند جلگه خوزستان، جلگه گیلان و جلگه مازندران نک: دکتر محمد تقی رهنمایی، مجموعه مباحث و روش‌های شهرسازی جغرافیا، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری وزارت مسکن و شهرسازی، تهران ۱۳۶۹ ش.

۲. نادرستی دو تعبیر «دشت گرگان» و «گرگان و دشت»، بر این اساس استوار است که دو اصطلاح جغرافیایی «دشت» و «جلگه» را مترادف ندانیم، چنان‌که آقای دکتر رهنمایی (پیشین) پیش از تعریف «جلگه» که در پانویشت قبلی آمد، «دشت» را چنین شرح داده‌اند:

دشت، عبارت از سرزمین کمابیش همواری است که شیبی ملایم داشته باشد؛ چنانچه مستقیماً دشت به پای کوه مربوط شود، بدان «دشت پای کوهی» می‌گویند؛ مانند دشت تهران. دشت‌های مرتفع را اصطلاحاً «فلات» نیز می‌گویند. دشت‌های مرتفع از اطراف، به زمین‌های پست مشرف هستند، مانند دشت قزوین و دشت مغان. دشت‌های داخلی به حوضه‌های بسته منتهی می‌شوند؛ مانند دشت لوت و دشت کویر.

با این همه، برخی دیگر «دشت» و «جلگه» را مترادف و دارای مفهومی یکسان دانسته‌اند. نک: عباس جعفری، فرهنگ گیتاشناسی (اصطلاحات جغرافیایی)، ج ۱، مؤسسه گیتاشناسی، تهران، ص ۴۳ و ۵۹).

۳. محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۸، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۱ ش، ج ۵، ص ۹۸۳.

۴. همو و علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج ۱، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۳ ش، ج ۹، ص ۱۳۱۱۲.

۵. برای نمونه، نک: همان، ج ۴، ص ۵۷۶۳ و ۵۸۲۷.

بازتاب پاره‌ای از هویت و شخصیت تاریخی خود را در پوشش و پناه وصف عمومی ترک‌ها، جست‌وجو کرده‌اند، چرا که مدخل‌های «ترک»^۱ و «ترکستان»^۲ همواره از واژه‌های پرنوسان و پر بسامد کتاب‌هایی بوده‌اند که خواسته‌اند قاره آسیا را از زاویه تنوع‌های نژادی و پراکندگی‌های قومی، بررسی و بازشناسی کنند.

جالب آنکه نشانه‌های فیزیولوژیکی ترک‌ها - در معنای عام و گسترده‌اش - و نیز برخی ویژگی‌های رفتاری‌شان، حتی در روایات اسلامی نیز بازتاب یافته است و افزون بر منابع روایی دست دوم و چندم در عرصه نقل و نشر و تدوین حدیث^۳ و حتی منابع غیر روایی^۴، مصادر حدیثی دست اول و پراهمیت اهل سنت^۵ نیز آنها را گزارش کرده‌اند.^۶

دو واژه «ترکمن» و «ترکمان» نیز از مدخل‌های مورد بازکاوی و کالبدشکافی‌های لغویان بوده‌اند و درباره خاستگاه و تاریخ کاربری آنها، آرای بحث برانگیز و ناتمام ارائه شده است.^۷

تاریخ زندگانی ترکمن‌ها، تاریخی بسیار پرابهام^۸ و در عین حال، سرشار از درگیری‌های داخلی آنان با یک‌دیگر و نیز با اقوام همسایه و مجاور بوده است.^۹ با این همه و به رغم عوامل گوناگونی که تشکیل دولت واحدی ترکمن نژاد را تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تأسیس کشور تازه استقلال یافته ترکمنستان به تأخیر می‌انداخت، شعر تنها نشانه وحدت و یگانگی ترکمن‌ها

۱. جمعی از نویسندگان، *دائرة المعارف الاسلامیه، انتشارات جهان، تهران، ج ۵، ص ۳۳*.

۲. یاقوت حموی، *معجم البلدان، دارصادر، بیروت، ج ۲، ص ۲۳ و حسن امین، دائرة المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج ۶ دار التعارف، بیروت ۲۰۰۲ م.، ج ۹، ص ۱۸۵*.

۳. سلیمان بن احمد طبرانی، *المعجم الکبیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۶ ق.، ج ۱۰، ص ۱۸۱، ج ۱۹، ص ۳۷۵؛ جلال‌الدین سیوطی، الجامع الصغیر، اول، دار الکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۰ ق.، ج ۱، ص ۱۴ و مناوی، فیض القدر، دار الفکر، بیروت، ج ۱، ص ۱۱۷*.

۴. یاقوت حموی، پیشین و ابوسعید سمانی، *الانساب، ج ۱، دار الجنان، بیروت ۱۴۰۸ ق.، ج ۱، ص ۴۵۸*.
۵. ابو عبدالله بخاری، *صحیح البخاری، ج ۵، دار ابن کنیر و الیمامه، دمشق ۱۴۱۴ ق.، ص ۱۰۷۱ - ۱۰۷۰ و مسلم ابن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۲، دار الفکر، بیروت ۱۳۹۸ ق.، ج ۴، ص ۲۲۳۳ - ۲۲۳۴*.

۶. شکل مفرد واژه «ترک»، ۸۶ بار و شکل جمع آن، چهار بار در جامع حدیثی گسترده شیعی، *بحار الأنوار* تکرار شده است. نک: علی‌رضا برازش، *المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحار الانوار، ج ۱، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۳ ش.، ج ۵، ص ۳۲۴۲ و ۳۲۴۳*.

۷. علی‌اکبر دهخدا، پیشین، ص ۵۸۲۷ و محمد معین، پیشین، ص ۳۸۷

۸. جمعی از نویسندگان، *دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، تهران ۱۳۸۲ ش.، ج ۷، ص ۱۵۶*.

۹. همان، ص ۱۵۸ و علی‌اکبر دهخدا، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۷۱۲۷

و عامل التیام زخم‌های ناشی از درگیری‌های داخلی و هنری هویت بخش بدانان بوده است. این سخنان موزون که از سوی شاعر ملی ترکمن‌ها، مختوم قلی فراغی^۱ سروده می‌شد، در کنار نواختن موسیقی ویژه آنان،^۲ توسط نقالان و خوانندگان که «بخشی» نامیده می‌شدند و می‌شوند،^۳ خوانده می‌شده است و می‌شود.

گروهی از ترکمن‌ها در کوچ تاریخی خود، از آسیای میانه به مرزهای غربی دریای خزر و ناحیه قفقاز آمدند و در آذربایجان و دیار بکر به فرمانروایی رسیدند^۴ که از این میان، دو طایفه آق قویونلو و قره قویونلو - چونان دو رقیب درگیر و دشمن^۵ - به تأسیس دو سلسله حاکم پرداختند؛ دوران استیلای قره قویونلوها کوتاه و ۶۳ ساله،^۶ اما دوران حکمرانی آق قویونلوها دیرپاتر و ۱۲۸ ساله بود.^۷ اوزون حسن، نام آورترین امیر این دومین سلسله است که سرانجام، در سال ۹۰۷ ق. به دست شاه اسماعیل صفوی، دورانش به سرآمد.^۸

گروهی از ترکمن‌ها که بعدها در دشت گرگان نشیمن گرفتند، در سال ۸۰۳ ق.، که امیر تیمور گورکانی پس از لشکرکشی به آسیای صغیر و شام، به ایران بازمی‌گشت، به کشور ما کوچاند شدند و در سرزمین‌هایی که اکنون، آذربایجان و ارمنستان نامیده می‌شوند، جای گرفتند. سال‌ها بعد، شاه عباس صفوی اینان را به سه دسته تقسیم و یک دسته را در منطقه گرگان ساکن کرد؛ دسته‌ای که چند دهه فروتر، با نام قاجاریان بر ایران حکمروایی کردند.^۹

ایل قاجار دو تیره اصلی داشت: قاجار نو^{۱۰} و یا «یوخاری باش» (= بالادستی‌ها) که هنگام سکونت در ساحل رود ارس و سپس، رود گرگان، در بخش بالایی رود ساکن بودند و قاجار قویونلو (قوانلو) یا «اشاقه باش» (= پایین دستی‌ها) که در بخش پایینی این دو رود می‌زیستند و

۱. وی از ایل گوکلان بود و آوازهاش در نیمه دوم سده هجدهم و نیمه نخست سده نوزدهم میلادی، جهانگیر شد

نک: جمعی از نویسندگان، دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۵، ص ۲۱۵.

۲. درباره ادبیات، اشعار و موسیقی ترکمن‌ها، نک: همان، ص ۲۱۶ - ۲۱۹.

۳. درباره «بخشی»ها، نک: همان، ج ۳، ص ۴۳۵ و جمعی از نویسندگان، دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۱۵۶.

۴. علی‌اکبر دهخدا، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۷.

۵. همان.

۶. همان، ج ۱۰، ص ۱۵۴۲۴.

۷. همان، ج ۱، ص ۱۲۷.

۸. همان.

۹. محمد معین، پیشین، ج ۶، ص ۱۴۱۴.

همین تیره دوم بود که سلسله قاجار را در ایران پایه گذاشت.^۱ در برابر گروه یاد شده، گروهی دیگر از ترکمن‌های دشت گرگان، ساکنان دیرپاتر و باسابقه‌تر ایران زمین هستند که در عصر پادشاهی سلاطین سیمجور (سیمجوریان)،^۲ در قرن چهارم هجری،^۳ به این خاک کوچیدند و به دو ایل اصلی‌تر «گوکلان» و «یموت» تقسیم شدند.^۴ گوکلان‌ها مردمی کشاورز، اهل داد و ستد با روس‌ها، درگیر پرورش دام و کرم ابریشم و صنایع دستی‌ای چون بافتن فرش و نمد بودند و میانشان با تیره دیگر ترکمن نژاد، یموت‌ها و نیز با کردهای شمال خراسان و مردم ناحیه استرآباد، تیرگی‌ها و زد و خوردهای بسیاری رخ می‌داد.^۵ اینان که همواره تحرکات و اقدامات قهرآمیزشان، گوشه‌ای از دغدغه‌های سیاست داخلی سلسله‌های حاکم بر ایران بوده^۶ و در نوشته‌های غربیان نیز از آنان، کم و بیش یاد شده است،^۷ اغلب هنوز لباس قومی خود را می‌پوشند. زیورآلات طلایی و نقره‌ای از قدیم، مورد توجه زنان ترکمن بوده و ساخت این گونه آرایه‌ها هنوز در میانشان رایج است.^۸ ترکمن‌ها که از دیرباز تاکنون، عموماً حنفی مذهب و پیروان طریقت نقشبندیه بوده^۹ و به پرورش نژاد اصیل اسب ترکمن، آوازه یافته‌اند،^{۱۰} از فرهنگی جالب توجه و خواندنی و شنیدنی در

۱. همان، ص ۱۴۱۵ و ۲۳۴۳.

۲. نک: همان، ص ۸۴۶.

۳. همان، ص ۳۸۷ و علی‌اکبر دهخدا، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۷۱۲۷.

۴. علی‌اکبر دهخدا، پیشین و ج ۱۴، ص ۲۱۱۰۱.

۵. همان، ج ۱۲، ص ۱۷۱۲۷.

۶. برای نمونه، نک: محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۵، ج ۴، نشر اقبال، تهران ۱۳۶۲ ش.، فصل ۴۸ و ۵۰، ج ۵، فصل ۶۴ و ۶۹ و اکبر هاشمی رفسنجانی، امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، مؤسسه انتشارات فراهانی، تهران ۱۳۴۶ ش.، ص ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۸۸ و ...

۷. برای نمونه، نک: جرج ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ج ۴، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳ ش.، ج ۱، ص ۱۱۴، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۷۶، ۲۰۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ج ۲، ص ۱۴، ۸۲، ۳۱۵، ۳۲۳، ۵۸۹، ۵۹۱، ۶۰۵، ۶۲۳ و لیدی مری شیل، خاطرات لیدی شیل، ج ۲، نشر نو، تهران ۱۳۶۸ ش.، ص ۳۴، ۴۸، ۶۰، ۱۶۷ - ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۶ - ۱۷۸، ۲۱۱، ۲۴۸ و ...

۸. جمعی از نویسندگان، دانشنامه جهان اسلام، پیشین.

۹. همان.

۱۰. همان.

عرصه‌های گوناگون زندگی برخوردارند که پرداختن به همه آنها، فرصتی فراخ می‌خواهد^۱ و ما در اینجا، تنها به گوشه‌ای از آن که گزارش یک غربی پس از چهارده ماه زیستن در میان ترکمن‌هاست، می‌پردازیم:

«... مردان ترکمن گرچه با همسران خود بدرفتار نیستند، کارهای بسیاری را بدان‌ها وامی‌گذارند؛ کارهایی چون آرد کردن گندم، رشتن پشم، ساختن لباده، آب آوردن، چیدن و رنگ کردن پشم گوسفندان و ... زنان نیز همه این کارها را حتی اگر باردار یا دارای بچه شیرخوار باشند، انجام می‌دهند و ... چون بی‌کار باشند، با خود، گلوله‌هایی از پشم و کرک و ابریشم دارند که در لابه‌لای گفت‌وگوها و دید و بازدیدهای خود، آنها را می‌ریسند و به هر حال، تن‌پرور و فرصت بر باد ده نیستند.

مردان نیز کارهای ویژه خود را دارند؛ کشاورزی و کاشت و داشت و برداشت می‌کنند. دام می‌پرورند و با بافتن طناب‌هایی به دست خود، زین و یراق می‌سازند. خرید و فروش می‌کنند و چون بی‌کار می‌شوند، کلاه و جوراب می‌سازند و می‌بافند. اهل رقص و آوازخوانی و نیز نوشیدن چای و دودند و دیده شده که مطالعه کتاب را هم دوست دارند...

«از نظر دینی، ترکمن‌ها مسلمان و سنی مذهبند... نسبت به هم‌نژادان خود، بسیار متعصبند و ... زانشان بر اساس عادت دیرینه‌ای که دارند، چون بیگانه‌ای از راه رسید، گوشه‌ای از روسری خود را به پایین چهره خود می‌گیرند و به آرامی سخن می‌گویند. سلام و احوال‌پرسی با بیگانه و نیز گفت‌وگو با او را ناپسند نمی‌دارند و گاه بی‌آنکه از چیزی بترسند و آسیبی بدانان رسد، به تنهایی از جایی به جای دیگر می‌روند.»

«هر ترکمن که بخواهد به دیدار دیگری برود، باید خم شده، گوشه‌ای از پرده افکنده بر مدخل خیمه^۲ را بردارد و پس از ورود، قد راست کند و به سقف خیمه بنگرد، تا زنان فرصت خودپوشی داشته باشند...»^۳

۱. نگارنده این مقاله، بر آن است که اگر تقدیر ربانی با تدبیر انسانی موافق افتد، این فرهنگ رنگارنگ را در آینده‌ای نه

چندان دور، دست‌مایه تدوین کتابی مستقل قرار دهد؛ «إنّ الأمور مرهونة بأوقاتها!»

۲. نام این خانه‌های استوانه مانند، «بُه» (obe) یا «آلاجیق» (الاجق) است. نک: علی‌اکبر دهخدا، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۸؛ محمد معین، پیشین، ج ۱، ص ۸۰ و ۸۱؛ جمعی از نویسندگان، *دانشنامه جهان اسلام*، پیشین، ص ۱۶۲ و

غلامحسین مصاحب، *دائرة المعارف فارسی*، ج ۳، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۱ ش.، ج ۱، ص ۶۲۹.

۳. پطرس بستانی، *دائرة المعارف*، دار المعرفه، بیروت، ج ۶ ص ۹۹.

صاحب این قلم که پیش از کوچیدن به قم، سال‌ها به عنوان یک اقلیت نژادی مهاجر به یک شهر دارای اکثریت شهروند ترکمن، در ترکمن صحرا زیسته و از نزدیک، با آنان نشست و برخاست و زندگی کرده و شاهد بسیاری از تعامل‌های آنها با خودشان و دیگران بوده است، ترجیح می‌دهد، این مقاله کوتاه دامن را با یاد کردی اشاره‌وار و گذرا به پاره‌ای از تظاهرات و رفتارهای عرفی و نیز دینی - مذهبی ترکمن‌ها، پایان دهد.

ترکمن‌ها به لحاظ ویژگی‌های فیزیولوژیکی و تبارشناختی، مردمانی اند قوی بنیه، چابک، پرنرژی، با گونه‌هایی برجسته، چشمانی بادامی و ریش‌هایی تنک که تنها بلند بالای‌شان آنها را از تطبیق همه صفاتشان با صفات مردم خاور دور و شرق قاره پهناور آسیا، دور می‌کند؛ ویژگی‌هایی که کمابیش در دیگر نژادهای متنوع و رنگارنگ ساکن آسیای میانه چون قزاق‌ها، ازبک‌ها، تاجیک‌ها و قرقیزها نیز دیده می‌شود و پیش‌تر به بازتاب پاره‌ای از این صفات در روایات اسلامی نیز اشاره کرده‌ایم.

نگارنده نیک به یاد دارد که در یکی از روزهای سال دوم یا سوم دبیرستان، آموزگار ترکمن نژاد ما، آقای قائمی که قدی به گونه‌ای چشم‌گیر، بلند داشت و شیک‌پوش بود، خاطره‌ای نقل می‌کرد که، «... با دوستان ترکمن خود، در خیابان‌های تهران قدم می‌زدیم و به زبان مادری خود که برای تهرانی‌ها، ناشناخته بود، سخن می‌گفتم. مردم که هم قیافه ظاهری و هم زبانمان برایشان عجیب می‌نمود، ما را به هم نشان می‌دادند و نجوا می‌کردند: "اینها خارجی (یعنی اروپایی یا آمریکایی) اند!" یکی از شاگردان غیر ترکمن کلاس که چون خود من، از بچه‌های اقلیت نژادی مهاجر به شمار می‌رفت، به نرمی، به آموزگار یاد شده که به ما فیزیک درس می‌داد، اشکال کرد: "آقا! شما که شبیه چینی‌ها هستید؟! آقای قائمی هم با خون سردی پاسخ داد: "بله، اما هیچ کس چینی‌هایی به آن قد بلندی، در همه عمرش ندیده بود!"»

کودکان خود را در گهواره‌های ویژه‌ای می‌خوابانند که طنابی بلند بدان‌ها متصل و پیوسته با حرکت دست مادری که هم‌زمان، به دل مشغولی‌های روزانه خود می‌پردازد، در حرکت است. شاید نوع کار کرد همین گهواره‌هاست که سبب می‌شود ترکمن‌ها - یا دست‌کم، مردانشان که می‌توان سرهایشان را دید - سرهایی کشیده دارند^۱ و به اصطلاح، «کله خربزه‌ای» اند.

مادران یا دخترهای خانواده، نوزادان را به گونه‌ای نامتعارف، با خود حمل می‌کنند؛ در واقع،

۱. غلامحسین مصاحب، پیشین.

آنها را در آغوش نمی‌گیرند، بلکه دو پای نوزاد را از هم گشوده، او را به پهلو، بر روی استخوان لگن خود می‌گذارند. چنین چاره‌اندیشی جالب توجهی، هم حمل کودک را برای بزرگ‌ترها آسان و هم نوزاد را - به ویژه، اگر پسر باشد - فراخ پا و آمادهٔ سوار شدن بر پشت اسب و کامیابی در امر سوارکاری می‌کند، چرا که نشستن بر پشت حیواناتی چون اسب، ایجاب می‌کند پاهای سوارکار از هم باز باشد.

برخلاف بسیاری از نژادها و قومیت‌ها، ترکمن‌ها دخترها را گرمی و بیش‌تر از پسرها دوستشان می‌دارند؛ هر دختر به پشتوانهٔ هنر قالی‌بافی که از همان خردسالی، پای داریست‌های افقی و روی زمین خوابیده، با آن آشنا و درگیر می‌شود، سرمایه‌ای متحرک و کمک‌خرج بزرگ خانواده به شمار می‌رود و چون به خانهٔ شوهر می‌رود، این سرمایهٔ هنری ارزشمند و مولد ثروت را در اختیار همسر آیندهٔ خود می‌نهد. به همین لحاظ، مهریهٔ عروس‌های ترکمن، سنگین و بالا و با این همه، سن ازدواج در میانشان، در قیاس با دیگر مردم، پایین است. نگارنده هم از سال‌های دورهٔ راهنمایی و هم دبیرستان خود به یاد دارد که برخی از دوستان ترکمن هم کلاسی‌اش یا حتی کسانی کم‌سن و سال‌تر از او، «بابای بچه» بوده‌اند!

پیش‌تر هم اشاره کردیم که ترکمن‌ها نسبت به هم‌نژادان خود، بسیار متعصبند و به همین ملاحظه، به خون و پاسداری از پاکی و آمیخته نشدنش با خون بیگانه، اهمیت می‌دهند. چنین رویکردی سبب شده است که آنان از پیوند زناشویی یک دختر ترکمن با کسی غیر هم‌نژاد، پیش‌گیری کنند و در برابر آن، اگر دل‌دادگی‌ای ناهم‌خوان با این سلیقه پیش آید، بایستند، اما در نقطهٔ مقابل، از ازدواج یک دختر غیر ترکمن با مردی از خود، گریزی ندارند!

با این همه، ترکمن‌ها با «فارس‌ها» - نامی عمومی و لقبی فراگیر که به همهٔ نژادهای غیر ترکمن، اعم از مازندرانی‌ها، ترک‌ها، زابلی‌ها و ... می‌دهند و همگی آنها در شیعه مذهب بودن مشترکند - حتی سال‌های پیش از انقلاب و طرح شعار و هفتهٔ وحدت شیعه و سنی، مهربان و صمیمی بوده‌اند و همهٔ «فارس‌ها»، چه در محل کار، چه در مدرسه و چه در همسایگی خود، یک یا چند دوست صمیمی ترکمن داشته‌اند. تعطیلات دو هفته‌ای عید نوروز فرصت مناسبی بود تا ترکمن‌ها بر سر سفرهٔ شادی «فارس‌ها» بیایند و تعطیلات دو هفته‌ای عید قربان و عید فطر نیز فرصتی مناسب برای بازدید «فارس‌ها» از ترکمن‌ها و شاد باش گویی به آنها، به شمار می‌رفت. هر چند نوشدن زندگی و دگرگونی‌های ژرف مناسبات دنیای جدید همگان، از جمله ترکمن‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده و چهرهٔ خود را همه‌جا به رخ دقت‌کنندگان و «اهالی کوی درنگ و

تأمل «کشیده است، هنوز خانه‌های ترکمن‌ها، به ویژه در روستاها، با همان سبک و سلیقه معماری سنتی خود ساخته می‌شود؛ خانه‌هایی بدون زیر زمین - چنان که طبیعت پر رطوبت شمال کشور اقتضا می‌کند - دارای شیروانی‌هایی با هندسه و شکلی ویژه، ساخته شده بر روی کف زمین که قاعدتاً و غالباً سکونت در طبقه هم‌کف را به سبب رطوبت بالای زمین که تا ارتفاع قابل ملاحظه‌ای از دیوار بالا می‌آید، غیر ممکن می‌کند و دارای طبقه دوم که محل زندگی و نشست و برخاست است، با حیاط‌هایی گسترده و بدون حفاظ و نرده و دست‌شویی‌هایی در گوشه‌ای پرت و دور از خانه.

آفتابه‌هایی با شکل انحصاری و از جنس چدن را هنگام اجابت مزاج و نیز گرفتن وضو که بنا بر فقه اهل سنت، با شستن پاها نیز همراه است، به کار می‌برند، چنان که زنان نیز از چدن بی‌بهره نیستند؛ آنها دیگ‌هایی گود از جنس فلز یا آلیاژ یاد شده را به کار می‌برند که سطح محدب پایین آن ایجاد می‌کند، آنها را بر روی سه پایه‌هایی قرار دهند و آشپزی کنند و گرنه، قرار دادن مستقیمشان بر روی اجاق بدون تکیه‌گاه، به واژگونی‌شان می‌انجامد!

از جمله غذاهایی که در این دیگ‌ها می‌پزند، نوعی خوراک از جنس برنج است که مانند «استانبولی پلوی فارس‌ها» است و خودشان آن را در گویش محلی خود، «کِچِدِ رِمِه» می‌نامند؛ غذایی با روغن بسیار که عمدتاً با توجه به کشت وسیع پنبه و آفتاب‌گردان در دشت گرگان و فراوانی کارخانه‌های تصفیه روغن در آن سامان، با روغن این دو محصول کشاورزی، پخته و در ظرف‌های بزرگ و مجمعه‌مانندی ریخته و مشترکاً و بدون به کارگیری قاشق، صرف می‌شود. به کار نبردن قاشق هنگام صرف غذا، هنوز هم کم و بیش در میانشان، به ویژه میان روستاییان و عشایر صحرائشین رایج است و چنین مناسبتی برای «فارس‌ها» که در مهمانی‌ها و از جمله، در عروسی‌هایشان حضور می‌یابند، دشواری آفرین است؛ هم برای مهمان که چشم به راه آوردن قاشق است و هم برای میزبان که باید در میان آن همه هیاهو و ریخت و پاش، به دنبال تهیه یک یا چند قاشق باشد!

به رغم مذهبی بودن ترکمن‌ها و پای‌بندی‌شان به شعائر دینی، عرفیانشان هم‌چنان به قوه خود باقی است و گرچه به ملاحظه نخست، نام «عایشه، فاطمه، علی، عمر و ...» کم و بیش بر سر فرزندان‌شان نهاده می‌شود، به ملاحظه دوم، نام‌ها و نام‌های خانوادگی‌ای کاملاً ترکمنی و ریشه‌دار در فرهنگ و فولکلورشان چون «گلن اوجا، آقشام گلن، قاربردی، بایرامقلی، آنامحمد، سولماز، کر، ایری، قرنچیک، آتابای، قره‌جه، کلته، ارساری، گوکلانی، توماج، دردی نژاد و ...» که

برخی از آنها ملاحظات قوم ترکمن را به طبیعت و محیط پیرامون در خود بازتاب می‌دهند، در میانشان، هم‌چنان رایج و پر بسامدند.

چنان‌که پیش‌تر هم گفتیم، ترکمن‌ها از دیرباز، به پرورش نژاد اصیل اسب ترکمن، شهره بوده‌اند، اما این، پایان ماجرا نیست؛ تاخت و تازها و جولان‌های ترکتازانه‌ای که از دور دست تاریخ، در دشت‌های گسترده آسیای میانه برای نبرد با همسایگان، یا دفاع از خود و یا مهاجرت به دیگر سرزمین‌ها داشته‌اند، همواره از ترکمن‌ها، سوارکارانی ماهر و دوست‌دیرینه با اسب‌ها، ساخته و پرداخته است. امروزه که سال‌هاست، از آن مناسبت‌ها و ملاحظات زندگی قرن‌های گذشته خبری نیست و نبرد و تاخت و تاز و خانه‌به‌دوشی جای خود را به صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و گسترش روز افزون زندگی شهرنشینی داده است، اسب سواری و پرورش اسب در شکل نو و قالبی علمی و ورزشی دنبال می‌شود؛ مسابقات و کورس بهاره و پاییزه اسب دوانی در مانژها و استادیوم‌های مدرن و مجهز.

این مسابقات در دو شهر عمده ترکمن‌نشین برگزار می‌شود: بندر ترکمن که به لحاظ درصد جمعیت و انبوهی نسبی، بزرگ‌ترین شهر ترکمن‌نشین به شمار می‌رود و گنبد کاووس که به لحاظ وسعت و جمعیت مجموعه شهر، بزرگ‌تر از بندر ترکمن و دومین شهرستان استان نوبنیان گلستان، پس از مرکز آن، گرگان است و استادیوم و امکانات اسب‌دوانی‌اش هم بیشتر از بندر یاد شده است.

یکی از طرفداران پر و پا قرص این ورزش ملی ترکمن‌ها، شاهپور غلامرضا پهلوی، برادر ناتنی محمدرضا شاه بود که هنگام برگزاری این مسابقات، خود را سوار بر قطار، از تهران به گرگان و از آنجا - چون راه آهن شمال کشور به پایان می‌رسید - سوار بر ماشین، به گنبد کاووس می‌رساند، تا از نزدیک، شاهد رقابت‌های مهیج آن باشد.

نگارنده که «بچه راه آهن» است و سال‌ها به مناسبت زحمات و تلاش‌های پدر در راه آهن شمال کشور، در خانه‌های سازمانی راه آهن به سر می‌برد، به خوبی در یاد خود دارد که در فصل برگزاری مسابقات اسب‌دوانی، قطاری که از تهران می‌آمد، با خود، سالی ویژه را با رنگی ویژه و متمایز از دیگر سالن‌ها که «سالن سلطنتی» نامیده می‌شد، می‌آورد. ما بچه‌های راه آهن که پس از چند بار دیدن آن سالن، دیگر «شرطی» و دارای واکنش قابل حدس زدن و پیش‌بینی کردن شده بودیم، دور آن سالن می‌پلکیدیم و به آن نزدیک می‌شدیم. با انگشت به کوبه‌ای از آن سالن اشاره می‌کردیم و به شبحی که می‌دیدیم - یا گمان می‌کردیم که از پشت شیشه‌های دودی رنگ

و تیره پنجره‌اش، به چشمان می‌آید - خیره شده، به آرامی و هیجان‌زده به هم می‌گفتیم: «برادر شاه، شاه‌شاهیور غلامرضاست که به گنبد می‌رود!»

چنان‌که فقه نیز حکم به استحباب و مطلوبیت آن داده است، در طول روز و برای خواندن نمازهای پنجگانه، پنج بار اذان می‌گویند و پنج بار نیز اقامه جماعت می‌کنند. به همین دلیل، در طول روز، فضای شهرها و روستاهای ترکمن‌نشین را بانگ اذان از هر سو، فرا می‌گیرد. مساجد آنان که معمولاً شبستانی کوچک دارند، پرشمار و در سطح شهر، پراکنده و بسیار ساده و بر کنار از زینت‌ها و آرایه‌های مایه پریشانی خاطر و پرتی حواس، ویژه مردانند و زنان در خانه، فرایض دینی خود را انجام می‌دهند.

برخلاف عید ملی نوروز که چندان توجه ترکمن‌ها را به خود جلب نمی‌کند، دو عید مذهبی فطر و قربان را عزیز می‌دارند و به مناسبت هر یک از آن دو، ادارات و نقاط دولتی شهرهای خود را به رگم غیر رسمی بودن، یک هفته تعطیل می‌کنند. نگارنده به خوبی به یاد دارد که چگونه مدارس یکی از همین شهرها، تنها به مناسبت گرمی داشت سه عید نام برده، حدود یک ماه، بسته و بی‌جنب‌وجوش می‌شد!

در طول دو هفته تعطیلات عید فطر و عید قربان، ترکمن‌ها لباس‌های زیبا، پر نقش و نگار و نوی خود را بر تن کرده، به دیدار هم‌دیگر می‌روند و دور سفره‌های بزرگ و آکنده از انواع شیرینی‌جات که برخی محلی و دست‌سازند، می‌نشینند. خیابان‌ها و معابر شهرها و آبادی‌های ترکمن‌نشین در این روزها، بی‌گمان، دیدنی و خاطره‌انگیز است.

لاشه گوشت قربانی را چون دیگر گوشت‌هایی که در دیگر ایام سال تهیه می‌کنند، بر ایوان طبقه دوم خانه - شاید برای هوا خوردن و دیرتر فاسد شدن - می‌آویزند و هر بار که مهمانانی از راه می‌رسند، قطعه‌ای از آن را کباب می‌کنند و برابر آنان می‌نهند؛ رسمی که نگارنده - به جهت کمتر استقبال کردن از دید و بازدید و نشست‌های شلوغ و پر سر و صدا - یک بار از نزدیک، آن را تجربه کرد و در خانه دوستی ترکمن از دوستان سال‌های دوره راهنمایی، به نام آقای صیادی، از او و دیگر دوستان همراه و «فارس» او، به همین ترتیب، پذیرایی شد.

مراسم بدرقه کسانی که می‌خواهند به سفر حج بروند نیز باشکوه و دیدنی است؛ اتوبوس‌های حامل میهمانان خدا را جمعیتی گاه چنان انبوه در برمی‌گیرد که هر لحظه بیم آن می‌رود مبدا کسانی زیر دست و پاها افتاده، گرفتار شوند! حاجیان مرد چون به دیار خود بازمی‌گردند، دستارهای ویژه‌ای بر سر می‌بندند و به اصطلاح، «عمم می‌شوند». به همین دلیل، در میان

ترکمن‌ها، تشخیص حاجی از حج نرفته‌ها، دشوار نیست!

چون به ۶۳ سالگی می‌رسند، به میمنت رسیدن به سال عمر رسول خدا(ص) و نیز خلفای راشدین، جشن می‌گیرند و آن را گرامی و مبارک می‌دانند.

چنان‌که احکام و آداب دادوستد و اخلاق فقهی بیع و شرا اقتضا می‌کند، در مغازه‌های خود را صبح هنگام دیرتر می‌گشایند و عصر هنگام زودتر می‌بندند و هم از این رو، کوچه خیابان‌های شهرهای ترکمن‌نشین - به ویژه، عصرها - زود از تب و تاب و شلوغی‌های دلازار تهی می‌شود و اگر مغازه‌ای هم باز باشد، از آن اقلیت‌های نژادی غیر ترکمن آنجاهاست!

چون یکی از آنان جان می‌سپارد، پس از به خاک سپردنش، مجلس ختم را نه در مسجد، که در زیر چادرهایی برپا شده در حیاطی گسترده، برگزار می‌کنند؛ یک قاری نابینای قرآن، که امروزه شمارشان در ترکمن صحرا از هزار تن نیز فراتر رفته است، در گوشه‌ای می‌نشیند و چون کسی برای تسلیت گفتن از در چادر به درون می‌آید، شخصی که پای همان در نشسته است و رفت و آمدها را می‌پاید، به زبان ترکمنی، خطاب به او می‌گوید: «قاری (یا آخوند) قرآن‌اُخی؛ قاری (آخوند) قرآن بخوان!» او نیز چندآیه‌ای می‌خواند و سپس، دست به ریش خود می‌کشد. دیگران هم چنین می‌کنند و قاری نابینا تا از راه رسیدن تازه‌واردی دیگر، خاموش و منتظر می‌نشیند. در طول این مدت، از مهمانان که می‌آیند و پس از کمی نشستن می‌روند، با چای، که در پیاله‌های ویژه‌ای که هنوز میان ترکمن‌ها رایج است و گاه بدان گرد زنجبیل را برای خوش طعم شدن می‌افزایند، پذیرایی می‌کنند.

چون سواره یا پیاده، از کنار گورستانی می‌گذرند، دعایی استرحام‌آمیز و مغفرت‌طلبانه را زیر لب زمزمه و به خاک رفتگان هدیه می‌کنند و سپس، دو دست خود را بر موهای ریش صورت می‌کشند. در مسیر ده کیلومتری مینی‌بوس‌های خط شهر ترکمن‌نشین بندر ترکمن به شهر «فارس» نشین کردکوی، در سمت چپ جاده و نرسیده به روستای «نیاز آباد»، که ترکمن‌نشین است، گورستانی به چشم می‌خورد، چنان‌که در مسیر حدوداً سی کیلومتری بندر ترکمن به گرگان، در همان سمت و در همسایگی پیچی از جاده که به سمت راست می‌گراید، گورستان و زیارتگاهی به نام «آق امام» هست که نگارنده بارها و بارها، هنگام رفتن به کردکوی یا گرگان، شاهد به جا آوردن آن سنت مذهبی در آن دو نقطه یاد شده، به ویژه از سوی سالمندان و پا به سن گذاشته‌ها بوده است.

تظاهرها و احساسات مذهبی و تکریم ریش سفیدان و رهبران دینی، هنوز از شاخصه‌های رفتاری

ترکمن‌ها به شمار می‌رود که از نمادهای و نمونه‌های این شاخصه، هماهنگی‌هایشان در مقاطع انتخاباتی بر سر یک کاندیداست که قبلاً از سوی محافل و شخصیت‌های مذهبی محلی، بر رویش توافق و هم‌گرایی شده است. چنین رویکردی آنان را موفق کرده است تا بارها - به مدد ناهماهنگی‌ها و مخالف‌خوانی‌های درون نژادها و قومیت‌های رقیب - نمایندگان خود را به مراکز تصمیم‌گیری ملی یا منطقه‌ای گسیل دارند.

نمازهای جماعت عید قربان و عید فطر را در جایگاه‌هایی گسترده و بدون سقف، زیر سقف لاجوردی آسمان و با حضوری انبوه و مردانه به جای می‌آورند که در گویش محلی، «عیدگاه» خوانده می‌شود.

ترکمن‌ها عزاداران و عزاداری‌های ماه محرم را نیز گرمی می‌دارند و نذرهایی می‌کنند که وفای به آنها را به فرا رسیدن این ماه وامی‌گذارند. دسته‌های عزاداری «فارس‌ها» که به خیابان‌ها می‌آیند، با در آغوش کشیدن علم‌ها از سوی ترکمن‌ها و نیز بستن روسری‌های بزرگ و خوش‌نقش و نگار زنان ترکمن به علم‌ها و علامت‌ها، رویا رو می‌شوند.

در اینجا که بخش پایانی این نوشته پر کم و کاست نیز هست، بسیار شایسته می‌دانم از یکی از دوستان ارجمند، صمیمی، هم‌کلاس و فاضل خود، مرحوم دکتر عظیم‌گل یاد می‌کنم. وی که نماینده مردم و حوزه نمایندگی کردکوی، بندر گز و بندر ترکمن در مجلس ششم شورا بود و در سانحه ناگوار سقوط هواپیمای حامل تمامی نمایندگان استان گلستان و از پا درآمدن کلیه سرنشینانش، جان سپرد، انسانی برخاسته از خانواده‌ای تنگ‌دست، سر به زیر، همواره با لبخند، درس خوان، تیزهوش، رقیب درسی این کمترین در دوره راهنمایی و انسانی متدین و پای‌بند به فقه حنفی بود. به یاد می‌آورم، عصری که از مدرسه به خانه برمی‌گشتیم، یکی از دوستان همراه، او را که هرگز پرخاشگر و عصبانی‌اش ندیده بودم و جدا و جلوتر از ما می‌رفت، از دور صدا کرد و با اشاره دست، از او پرسید: «کجا؟!». او هم - چون ترکمن‌ها مانند همه اهل سنت، نمازها را جداگانه می‌خوانند و آن هنگام، هنگام برپایی نماز عصر بود - در پاسخ، به اشاره دست بسنده کرد؛ دو انگشت شست دست‌های خود را تا دو نرمة گوش‌های خود بالا برد؛ «می‌خواهم نماز بخوانم!» ...

* * *

برای مطالعه بیشتر، نک: محمد فرید وجدی، *دائرة معارف القرن العشرين*، دار الفکر، بیروت، ج ۲، ص ۶۷۰؛ جمعی از نویسندگان، *الموسوعة العربية العالمية*، ج ۲، مؤسسه اعمال الموسوعة للنشر و التوزيع، ریاض ۱۴۱۹ ق.، ج ۶ ص ۲۲۹؛ لاله تیک چند بهار، بهار عجم، ج ۱، انتشارات

طلایه، تهران ۱۳۸۰ ش. ج ۱، ص ۵۱۰؛ جمعی از نویسندگان، *الموسوعة العربية المیسره*، دار نهضة لبنان، بیروت ۱۹۸۷ م.، ج ۱، ص ۵۰۵؛ حسن امین، *دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة*، ج ۶، دار التعارف، بیروت ۲۰۰۱ م.، ج ۲، ص ۱۱۱؛ جمعی از نویسندگان، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۱، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، تهران ۱۳۷۷ ش.، ج ۴، ص ۲۷۹ و ج ۷، ص ۱۴۳ و ۱۶۲ - ۱۶۱ (نشر سال ۱۳۸۲ ش.)؛ محمد حسین اعلمی حائری، *دائرة المعارف الشیعیة العامه*، ج ۲، مؤسسه الاعلمی، بیروت ۱۴۱۳ ق.، ج ۶، ص ۴۳۴؛ جمعی از نویسندگان، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۶۷ ش.، ج ۱، ص ۴۷۶ و ۵۰۲ و ج ۱۲، ص ۵۸۷ (نشر سال ۱۳۸۳ ش.)؛ ابن اثیر جزری، *اللباب فی تهذیب الانساب*، مکتبه المثنی، بغداد، ج ۱، ص ۲۱۲؛ جمعی از نویسندگان، *دائرة المعارف تشیع*، ج ۱، نشر سعید محبی، تهران ۱۳۷۳ ش.، ج ۴، ص ۲۲۴ - ۲۲۳؛ لوئیس معلوف یسوعی، *اعلام المنجد*، ج ۱۰، دار المشرق، بیروت، ص ۱۸۵؛ جمعی از نویسندگان، *دائرة المعارف الاسلامیة*، انتشارات جهان، تهران، ج ۵، ص ۲۰۹؛ محمد پادشاه، *فرهنگ جامع فارسی (آندراج)*، ج ۲، کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۶۳ ش.، ج ۲، ص ۱۰۷۹؛ غیاث‌الدین رامپوری، *غیاث اللغات*، ج ۱، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳ ش.، ص ۲۰۳؛ محمد حسین بن خلف تبریزی، *برهان قاطع*، ج ۴، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱ ش.، ج ۱، ص ۴۸۸ و *محب‌الدین زبیدی*، *تاج العروس من جواهر القاموس*، دار الفکر، بیروت ۱۴۱۴ ق.، ج ۱۳، ص ۵۳۱.